

شهید سید علی آل شهیدی
ولادت: ۱۳۴۶/۵/۹، استان خراسان رضوی
پذیرش در رشته زبان و ادبیات فارسی
شهادت: ۱۳۶۷/۵/۱۴، فکّه

آرامگاه: مشهد، صحن آزادی، بهشت ثامن الائمه، بلوک ۱۲۸

زندگی نامه

شهید سید علی آل شهیدی در نهم مرداد ۱۳۴۶ در شهر مشهد چشم به جهان گشود. جدّ اعلای او، سید محمد مهدی شهیدی، از شاگردان پر آوازه آیت الله وحید بهبهانی به شمار می آمد و آن فقیه عالی مقام مبدأ خاندان فقاقت و حکمت بود. در علوم فقهی، حکمی، ریاضی، ادبی و ... کسان بسیار از آن خاندان سر برآوردند و نامدار شدند و در اعصار اخیر بزرگانی چون آقا بزرگ حکیم و فرزندش به این بیت منتسب بودند.

در زندگی سید علی، غرایب بسیارند؛ از جمله نوید ولادت او که مادر ایشان از آن واقعه چنین یاد می کند: در دوران بارداری که پدرشان به مکه رفته بودند، شبی خواب دیدم که به نجف رفته ام و با چند نفر از خانها بودیم. قصد داشتیم که برای زیارت مشرف شویم. به ضریح نرسیده بودیم که دیدم حضرت علی (ع) با شمایل نورانی کنار ضریح ایستاده اند. من غرق در خوشحالی بودم... هنوز جلو نرفته بودم که حضرت با دستان مبارک اشاره کردند که هنگام نماز است. در این موقع شمشیری به دست من دادند و فرمودند: محکم بگیر. به دست خانهای دیگر نگاه کردم، دیدم هیچ کس ندارد. محکم نگاهش داشتم و مشغول نماز شدم و در آن موقع از خواب پریدم که قبل از طلوع فجر بود. صبح به منزل پدر همسرم (حاج آقا نجفی) رفتم و خواب را تعریف کردم و ایشان گفتند که فرزندت پسر خواهد بود و بسیار صالح و با ایمان خواهد شد؛ اسمش را «علی» بگذار.

علی در درس و تحصیل چهره ممتازی بود؛ تا بدان جا که استادان دبستانی او توصیه می کردند که او را به مراکز استعداد‌های درخشان بسپارند؛ اما خاندان مذهبی او از آن هراس داشتند که این سرمایه‌گذاری تحصیلی به انحراف عقیدتی او بیانجامد. پس از پیروزی انقلاب، علی در دوره راهنمایی شاهد حضور گروه‌های منحرف سیاسی در مدرسه و خارج از آن بود و او از این انحرافات دوری جست و به مقابله با آنان همت گماشت.

پس از گذراندن دوره راهنمایی به دبیرستان آمد و سرنوشت، او را به دبیرستان ابن‌یمین (شهید حکمت کنونی) کشاند و این تقدیر الهی برای او سرنوشت ساز شد. در آن سال که به دبیرستان قدم نهاد، سال حذف گروه‌های سیاسی منحرف از صحنه جامعه بود و دبیرستان حکمت که روزگار دشوار آن زمان را گذرانده بود، نیم نفس آسوده‌ای می‌کشید. بدین گونه علی با شهید حکمت و دوستان او (مفقودانی نظیر مهدوی، هژبر الساداتی، نیک‌اندیش و ...) آشنا شد و در میان جمع جدید تولدی نوین یافت. از آن زمان با یک جمع حق طلب در خدمت نهضت بود و در تشکیلات دبیرستان، تبلیغات انقلاب، تظاهرات، شناسایی و انتقال اطلاعات و ... به فعالیت می‌پرداخت. او پس از دریافت دیپلم، در سال ۱۳۶۵ در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد. علی از خاندان روحانیت بود و این گذشته را مایه کار خویش قرار داد و با این بینش پای در حوزه علمیه نهاد. در سخت‌ترین شرایط روحی دل از تحصیل نبرید و جدیت در تحصیل را تنها وظیفه خویش می‌دانست.^۱ وی در جنگ با دشمن بعثی برای دفاع از میهن اسلامی عاشقانه مبارزه کرد و سرانجام در چهاردهم مرداد ۱۳۶۷ در فکّه به شهادت رسید.

فرازی از وصیت‌نامه

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»^۲ در این لحظات آخر که برای یک رزم سرنوشت‌ساز آماده هستیم و خداوند متعال هم به این بنده روسپاهش عنایت نمود و در زمره بندگان خاص خود قرار داد، این چند کلام را هر چند ناموزون و غیرمتعارف، بلکه در شرایط نامساعد کنار خاکریز خط مقدم برحسب وظیفه شرعی معروض می‌دارم.

خدا! تو را سپاس می‌گویم که مرا به این راه هدایت فرمودی؛ راهی که ابتدایش را پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) آغاز کرد و انتهایش نیز به دست منتظر جهان، سلاله پاک آن بزرگوار ختم می‌گردد. آنچه امروز در جهان از عظمت اسلام و مذهب داریم، از یک سو به برکت رهبری‌های فقیهانه و آگاهانه امام‌مان و مرادمان و از سوی دیگر به برکت حضور سیل عظیم جان‌برکفان و یاوران خون خدا در جبهه‌های نبرد میان کفر و اسلام می‌باشد. خدا! تو را شکر می‌کنم که مرا

^۱ سرایش هجران تلاوت گلذکر یاران (نگار نامه یاران)، ۱۳۶۸: ۵۸ - ۶۵

^۲ الخالف، ۴۳

شیعه علی (ع) - این مصداق بارز شیر روز و زاهد شب که اکنون طریفش رهروان پایمردی چون رزمندگان جبهه‌ها دارد - قرار دادی.

خدایا! به همه ما بینش دقیق عنایت کن که حقایق را آن‌گونه که هست دریابیم و اگر حقیقت را دریافتیم، در مسیر آن گام برداریم؛ نه این‌که عشق به ماندن و حیات و تعلقات مادی ما را از ابلاغ رسالت باز دارد. خدایا! تو را شکر می‌کنم که مرا در مسیر خودت هدایت فرمودی. خدایا! نمی‌دانم چگونه قدردان این نعمت بزرگ تو باشم که رو سیاهی را در زمرهٔ بندگان خاص خود قرار دادی. خدایا! تو را شکر می‌کنم که عشقم را منحصر به خودت نمودی تا از ورای تمام خواهش‌های نفسانی، تنها تو را بجویم. خدایا! لحظهٔ بسیار شیرین لقاییت را به ذائقهٔ ما بچشان که سخت به دنبال آن هستیم...


حیلت رها کن عاشقا! دیوانه شو، دیوانه شو و اندر دل آتش درآ، پروانه شو، پروانه شو

هم خویش را بیگانه کن، هم خانه را ویرانه کن و آنگه بیا با عاشقان هم‌خانه شو، هم‌خانه شو^۳

دست از خانه و کاشانه کشیده‌ام و به همهٔ تعلقات پشت پا زده‌ام. آمده‌ام تا این‌جا حقیقت را دریابم، آمده‌ام که حقیقت مرگ و زندگی را مشاهده کنم؛ مرگ با عزت را لمس کنم و با مرگ با ذلت مقایسه نمایم. آمده‌ام تا حیات با شرافت را احساس کنم و آن را با زندگانی توأم با عشق به ماندن و پوسیدن در میزان قرار دهم. کوچک‌ترین تعلق به حیات مادی، انسان را از دیدن جمال او باز می‌دارد. انسان باید به‌سان دُرّی باشد که حیات مادی را صدف خویش قرار دهد. انسان زندگی می‌کند تا گوهر وجودی خویش را آشکار کند، نه آن‌که در آن محو گردد.

انسان باید در شعلهٔ زندگی فرو رود، اما در آن گداخته نگرده؛ بلکه از آن به عنوان وسیلهٔ باروری و کمال خود استفاده کند. خدایا! تو شاهدهی آن هنگام که از میان تمام راه‌هایی که پیش پایم بود تا مسیر زندگی را تعیین کنم، با شناخت وظیفه‌ام راه طلبگی را انتخاب کردم و امروز به این راه افتخار می‌کنم که دوران طلبگی، چشمانم را باز کرد و راه را به من نشان داد. اگر قدم در دانشگاه و تحصیل در آن گذاشتم، تنها براساس تکلیفی بود که احساس می‌کردم و این نیز از توفیقات الهی بوده است؛ زیرا با اجازهٔ تو رفتم و به امر تو مانده‌ام.

ما آمده‌ایم تا حقیقت خلیفه‌اللّهی خود را نشان دهیم و مقامی را که خداوند به انسان عطا فرموده است به نمایش بگذاریم؛ هرچند که خود را لایق مقام شهادت نمی‌دانم، اما از خدا می‌خواهم مرگم را شهادت در راه خویش قرار دهد که جز این امیدی ندارم و اگر خداوند این توفیق را به این بنده‌اش عطا کرد، از خانواده‌ام می‌خواهم که خدا را در قبال آن شکرگزار باشند که این کالا را از آنها خریداری نموده و بهایش را رضوان وعده داده و آنجا که فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۴



پدر و مادر عزیزم! هرچند مزد و پاداش یک عمر تلاش و زحمت شما را نمی‌توان با یک خداحافظی داد، اما گوی بود و میدان عمل. آنچه را که دارم مدیون فداکاری، تربیت و ارشاد شماست. از خداوند می‌خواهم رحمت خاص خود را شامل حال شما گرداند.